

گفت و گو با علیرضا ضاعینی فر درباره رنگ‌ها و نقش و تعاریف آنها در زندگی ایرانی‌ها

شهر ما سیاه و سفید است برای ذهن‌های سیاه و سفید



طرح نو | رضا نامجو | انسان محاط در فضایی رنگین است. رنگ به صورت تیر و نوبی قوی و بی‌پوسته بر ما تأثیرهای مثبت و منفی باقی می‌گذارد. از زوی سفال‌های نقاشی شده و نقاشی‌هایی که از دیوار غارهای پیش از تاریخ به‌دست آمده می‌توان حدس زد که انسان رنگ را از دوران شکار به این طرف به کار برده و به وسیله رنگ‌هایی که با یک نوع چربی آمیخته شده‌اند دیوارهای غارهای محل سکونت خود، نقاشی کرده است. در واقع پشراز همان روزهای نخستین زندگی، از روزهایی که هنوز میان شاخ و برگ درختان زندگی می‌کرد، رنگ را شناخت، آن را تشخیص داد و گهگاه با مواد رنگی چون گل و خاک‌های رنگی که به دست می‌آورد، بدن و صورت خود را رنگین می‌کرد. این کاربرد رنگ در وجود مختلف زندگی بشری با سبزی روزافزون تا حال ادامه یافته است. امروز همه می‌دانند رنگ در دستیابی به فضایی مطلوب، نقش بسزایی دارد. حضور بعضی رنگ‌ها تأثیر روانی زیادی بر اوضاع ذهنی و عاطفی افراد دارد. وقتی فردی احساس غم و اندوه می‌کند همه چیز را تیره می‌بیند؛ درست مثل این که مایه‌ای از رنگ خاستری بر فضا نقش بسته شده. این در حالی است که در لحظات شادی، ترجیح می‌دهیم از رنگ‌های شاد استفاده کنیم. حضور در مکان‌ها و مراکز ماندنما پیشگاه‌های نقاشی، فروشگاه‌های بزرگ، پارک‌ها، مراکز تفریحی و طبیعت، ناخواسته احساس شادابی و شغفی از حضور در آن مکان را در فرد به‌وجود می‌آورد که این تأثیر در تمام جنبه‌های زندگی فردی و اجتماعی افراد به وضوح دیده می‌شود و حرکت در این جهت می‌تواند بسیاری از مشکلات روحی را بهبود بخشد. باین وجود اما به نظر بسیاری از اهالی فن (از معماران گرفته تا جامعه‌شناسان و روانشناسان) شهرهای امروز ما رنگ‌نازاند. به بیان دیگر آنها باسیاه‌اند یا سفید. گفت و گو با علیرضا ضاعینی فر، عضو هیات علمی دانشکده معماری دانشگاه تهران تلاشی است برای پاسخ گفتن به سوالاتی در باره رنگ و تأثیراتش در شهرها و به طریق اولی زندگی ما...

به نظر شما در شرایط کنونی، رنگ‌ها در زندگی مردم ایران تا چه حدود واردند؟ پاسخ به این سوال که رنگ در زندگی ما وجود دارد یا نه، با نگاهی کمی به موضوع به دست نمی‌آید. به این خاطر که ممکن است امروز در مقایسه با گذشته رنگ‌های بیشتری در محیط وجود داشته باشند اما برای آن که بگوییم رنگ در زندگی ما وجود دارد، باید همنشینی آنها با سایر عناصر محیطی را مدنظر قرار دهیم. بنابراین می‌شود گفت تناسب از فراوانی رنگ‌ها اهمیت بیشتری دارد.

درباره رنگ در ابتدا باید به این موضوع بپردازیم که تعریف رنگ در محیط چیست؟ می‌شود در این باره توضیح دهید؟

بسیاری از فلاسفه و حتی معماران معروفی چون لویی کان نور را به‌عنوان «جوهر هستی» معرفی می‌کرد. افرادی مثل او معتقدند چون در تاریکی چیزی به ادراک انسان افزوده نمی‌شود، این نور است که رنگ را در ادراک ما درمی‌آورد و در یافت‌هایی از فرم و تناسبات و یافت مصالح را در شهرهای ما به وجود می‌آورد. بنابراین جوهر رنگ یعنی آنچه رنگ را قابل مشاهده می‌کند و توانایی تغییر نسبت و زیباتر کردن آن را دارد، نور است. نور به لحاظ رنگی، ترکیبی از رنگ‌هاست که همنشینی آنها در انتها به بی‌رنگی می‌رسد. نور سفید که از ترکیب این بسته به وجود می‌آید با طیف رنگی که در ترکیب ۳ رنگ تشکیل دهنده رنگ سیاه است، متفاوت است. اصولاً هر رنگی را که در محیط می‌بینیم، تابع دریافت‌هایی است که به وسیله نور از محیط پیدایی کنیم.

اگر بخواهیم از منظر تاریخی معماری شهرها و به طور کلی محیط بیرونی زندگی مردم ایران را بر بررسی کنیم، مقایسه آن دوره و شرایط کنونی چه داده‌هایی در اختیار ما قرار می‌دهد؟

در شهرهای گذشته، مقدار رنگ‌ها خیلی کم بود اما با توجه به زمینه‌هایی که وجود داشت، رنگ‌ها در شهرهای مختلف جلوه بسیار زیبایی داشتند. به‌عنوان مثال رنگ فیروزه‌ای در مناطق کویری ایران، جنبه‌های نمادین داشت. حال آن که نمادین بودن حضور رنگین ماندن رنگ‌ها در عناصر مختلف فضاهای عمومی شهری، در زندگی امروز باین ظنی عناصر شهری مخدوش شده‌است.

در آن دوره اگر گنبدی فیروزه‌ای را بر قبر مسجد جامع شهر می‌دیدیم، آن رنگین زبیا به صورت نمادین هر چیزی در باره رنگ لازم بود، بیان می‌کرد. امروز اما جنبه‌های نمادین رنگ در شهرهای جدید تضعیف شده‌اند. صورت نمادین دیگر در شهرهای ما وجود ندارد.

از سوی دیگر به دلیل عدم وجود کنترل‌های لازم در امر ساخت و سازهای شهری، این مقوله تابع نظام‌های شهری و حقوق اجتماعی مردم شده و کنترل تا حدود زیادی از دست فراتست.

اگر بخواهیم در مورد شرایط کنونی رنگ با همان تعاریف فنی که در مقاله معماری وجود دارد، قضاوت کنیم عامل از مانع چیست؟

به‌عنوان مثال در گذشته ما در فضای مسکونی به فضاهای عمومی شهر می‌بخشیدیم، اما امروز بخش زیادی از فضای مسکونی به فضاهای عمومی شهر منتقل شده‌است. یعنی بخش زیادی از آنچه را که در فضای خصوصی محیط یک خانه ایرانی برای جبهه‌های ما می‌کردیم، وارد فضای محله می‌شود. گروه بزرگسالان هم بخش زیادی از اوقات خود را در بخشی از فضاهای عمومی شهر می‌گذرانند که در گذشته اصلاً معنا نداشت. در دوره گذشته یک زندگی محدود در فضای محدود بود که بزرگسالان بیشتر وقت خود را در آنجا می‌گذرانند.

در دوره‌ای که شهر نشینی مفهوم مدرن به خود نگرفته بود، الهام‌های موجود در معماری ایرانی از روزگار استفاده می‌کرد؟

در جزئیات معماری گذشته ما ترکیبات رنگی با استفاده از رنگ‌های متنوعی نشان داده می‌شدند. به‌عنوان مثال گاهی ترکیب کاشی‌ریز در داخل آجر کاشی‌کاری (مغلی) و وقت دیگری قطعات کوچک کاشی با اشکالی اسلیمی گل و بوته (که کاشی شکل گل و بوته‌ها را به خود می‌گرفت و به کاشی‌کاری معرق معروف بود) این نقش بود.

ذره بین

ایرانیان و علاقه‌مندی به رنگ‌های سیاه، سفید و سبز



رنگ در تمام فرهنگ‌ها، مبین ایده‌ها و اندیشه‌های خاصی است، که گاه به‌عنوان مفاهیم تثبیت شده، برای مردم کاربرد دارد. برای مثال رنگ زرد، حکایت از پأس و افسردگی و ناامیدی دارد و رنگ سفید، نشان صلح و دوستی است. به همین ترتیب رنگ سرخ نماد خصومت و جنگ‌طلبی است. اما لطیف‌ترین رنگی که در همه فرهنگ‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرد و از آن به‌عنوان نشانه‌ای از محبت و عشق یاد می‌کنند، رنگ آبی است که نمونه بارز آن را در آسمانی مصفا یا دریایی آرام می‌توان دید. این دو منظره بیشتر اوقات در شعر، با عمق چشم محبوب مقایسه می‌شود. از این‌روست که شاملو هم عشق را آبی دیده است. آن‌جا که می‌گوید: «ای عشق! ای عشق! چهره آبی‌ات پیدا نیست» گفته‌اند که «سالوادور دالی» صدای خروس را قرمز کشیده و همین‌طور امیرسیونیست‌ها، رنگ‌های مشخص و موجود در طبیعت را چنان انتخاب می‌کنند که دقیقاً با آنچه در واقعیت دیده می‌شود، همخوانی داشته باشد. اما در حالت‌های استثنا، رنگ در جوامع مختلف، گذشته از تعاریف فوق که باید یادماند همه‌جای جهان مشترک است، حامل فرهنگ و رویدادهای تاریخی در آن کشورهاست. برای مثال، در فرهنگ ایرانی ۳ رنگ بیش از دیگر رنگ‌ها اولویت دارد. یکی از آنها رنگ سیاه است، دیگری رنگ سفید و بعد از آن هم سبز.

رنگ سیاه تاریخی کهن دارد. به این ترتیب که در روزگار بسیار دور که می‌توان آن را به محافل ۳ هزار سال پیش مربوط دانست، این رنگ برای حفاظت از زنانی که شب‌ها با کاروان‌ها مسافرت می‌کردند، مورد استفاده قرار می‌گرفت. به این ترتیب که وقتی زنی در کجاوه‌ای می‌نشست، همیالکی (آن‌ها همسرانشان) برای آن که در طول راه مورد تجاوز و آزار و اذیت قرار نگیرند، پوششی به رنگ سیاه بر سر زنان می‌انداختند تا اهرزان گمان کنند که او مرد است و از حمله به او خودداری کنند یا اگر مردی با چهارپایان سفر می‌کردند، پوششی سیاه بر آنان می‌انداختند تا جنسیت آنها پنهان بماند.

اتاق کار

چرا قرمز مناسب بود؟ چرا بنفش جیغ نمی‌زد؟

سودابه قیصری | روزنامه نگار

بنفش جلیب توجه می‌کنند، نان تخی؟ نه! اجلفه! از چه زمانی مغز من ناخودآگاه فرمان به حلف بودن و نامناسب بودن به رنگ‌ها می‌دهد؟ چرا سبز آرامش‌دهنده نیست و توی چشم می‌زند؟ کی یاد داد بنفش نوشتم تا کاسی جلب من تشم؟

طبق معمول، دستم لرزان و ترسان مانتهی مشکی را برمی‌دارد که از همه سنگین‌تر، معقول‌تر و خانم‌ترم می‌کند. می‌خواهی دلت نگیرد و احساس خفگی نکنی؟ روسری بنفش جبران می‌کند.

سوار کاسی می‌شوم، اول صبح است و هوا شدیداً چرک و خفه، راننده را دیوار روشن کرده و مجری که نمی‌دانم چرا عصیانمی‌کند، با همه وجود فریاد می‌کشد. آقای جلویی زبیر لب غر می‌زند، دختر جوان کنار من ناخن می‌چود و پسرک کنار پنجره همدون را به گوش‌اش محکم کرده تا چیزی دیگری با شنیدن اصلاً چیزی نشنود. به هر کدام نگاهی می‌کنم، هیچ‌کس رنگ ندارد، روسری بنفش من این وسط جیغ می‌کشد، احساس خفگی می‌کنم! آقا ننگهدار!

پایه‌های شوم. به درختان پیاده‌رو نگاه می‌کنم که دل‌تنگ امان اما سبزی‌ن‌انگام را به بنفش روسری‌ام فرمز و نارنجی است، دلم می‌خواهد بپریم و روی قرمزترین آجرش نشینیم.

چقدر به رنگ احتیاج دارم! روی پیاده‌روی باریک کنار اتوبان می‌دوم، فریاد می‌زنم، بلند من رنگ می‌خواهم، قرمز زرد، سبز، بنفش و سرخایی... «سادت می‌یاد بچه بودیم، بچه بودیم، می‌خوندیم؛ به توپ دارم قفلیده، سرخ و سفید و چه‌جسارتی!

نمی‌دانم از کجا شروع شد؟ از کی یاد گرفتیم لباس تیره بیوشیم؟ کست، پالتو و بارانی تیره بخریم؟ کی گفت کفش مشکی از هر کفشی شیک‌تر است! خودرومشکی با کلاس تراست!

سال‌هاست رنگ از زندگی ما غایب است! انگار سلیقه‌همگی ما، با هم یکی و هماهنگ است. آن‌قدر کمبود رنگ داریم که اگر کسی سبزی پوشد یا آبی، تکرار می‌شود. چرا وقتی هند بودیم، هیچ سبزی توی چشم نمی‌زد؟ چرا قرمز مناسب بود؟ چرا بنفش جیغ نمی‌زد؟ چرا با لباس نارنجی احساس جلف بودن نمی‌کردم؟ چرا با آن همه آلودگی و سر بنفش، این همه رنگ‌ها اما مستاصل می‌مانم، نه؟ قرمز مناسب نیست، سبز هم تو چشم می‌زند،

طرح نو

به کار بردن آن در محیط‌های دیگر هم تا حدودی حس آرامش را به وجود می‌آورد. اتفاقاً به همین خاطر هم از رنگ سبز در اتاق‌های عمل جراحی استفاده می‌شود اما مکاتب روانشناسی بعدی و خصوصاً روانشناسی بوم‌شناختی می‌گوید هر تأثیری که ما از محیط خارج می‌گیریم تحت تأثیر خاطرات گذشته ما است. بنابراین آنچه در محیط اصالت دارد که بالذات انسان در می‌آید یعنی در ذهن انسان وجود دارد. بنابراین فاصله بین Objectهایی که در محیط هستند و نگاه Subjective (یا نگاه ذهنی) که ما نسبت به محیط داریم، می‌تواند با استفاده از پیشینه ذهنی و فرهنگ گذشته انسان، در ذهن هر کدام از ما فاصله بین سیاه و سفید را به نحو منحصر بفردی تعریف کند.

اما فشارغ از نگاه‌های فنی و تئوریک، آنچه در شرایط امروز جامعه ایران می‌بینیم این سیاه و سفیدی را به‌عنوان یک فضای غالب در نظر می‌گیریم...

به طور کلی می‌شود این اظهارنظر را پذیرفت. اما نمی‌شود این دو حوزه را هم تفکیک کرد. در یک نگاه کل‌نگار این موارد مجموعه‌ای هستند که باید با تمام اجزایشان مورد توجه قرار بگیرند. ذهن و عین هم در یک بازه زمانی در فلسفه از هم تفکیک می‌شدند اما از دوره‌ای به بعد معلوم شد این دو هم قابل تفکیک نیستند. به همین خاطر اگر مجموعه‌های روانشناسی، تأثیرات روانی که محیط روی انسان می‌گذارد و مشکلات اقتصادی را در نظر بگیریم احتمال گرفتن نتیجه‌ای که در سوال شما وجود داشت، هست. باین وجود نمی‌شود تأثیر عوامل محیطی و سلیقه‌زیبایی‌شناسی را هم نادیده بگیریم و بگوییم چون شرایط اقتصادی و اجتماعی این گونه هستند دیگر کاری از دست ما بر نمی‌آید. به نظر من می‌شود در محیط تأثیرات محیطی برقرار کرد که روی ذهن مردم تأثیر بگذارد و سلیقه‌زیبایی‌شناسی را زندگی طبیعتی کند. بدنه خیابانی را مثل مهد کودک در دست می‌کنند مردم در مقایسه با تجربه‌ای که در آن یک کار هنری خیلی خوب است که نقاشی زیبا در بدنه خیابان دیده می‌شود، زیبایی را در دریافت نمی‌کنند. نشانه‌هایی که در شهر به وجود می‌آید باید بتواند در طول زمان آموزش عمومی را در محیط بالا ببرد و هم سیاه و سفید بدین‌ها را راهی غیر از اجبار اصلاح شود. از این راه می‌شود در کنار سیاه و سفید بدین‌ها قدری رنگ‌های دیگر را هم دید.

اساساً تا چه میزان می‌توان انتخاب رنگ‌ها توسط مردم یک جامعه را انشائی از روحیه و اجتماعات آن مردم دانست؟

یک وقت بحث بر سر رنگ‌هایی از لباس است که افرادی می‌پوشند تا بگویند ما داریم از مدهای جهانی تبعیت می‌کنیم. حتی ممکن است این کار نوعی مبارزه اجتماعی باشد اما در حالت کلی وقتی مردم جامعه‌ای احساس می‌کنند تحت فشار نیستند و زندگی طبیعتی خود را در جامعه دارند، میزان این انتخاب‌ها در مقایسه با زمانی که ذهن‌ها تحت تأثیر برخی از کتشن‌ها در حال نشان دادن عکس‌العمل هستند، به واقعیت نزدیک‌تر می‌شود. بنابراین انتخاب رنگ‌ها دارای ظاهری آشفته و جنبه‌های پنهان فراوانی است. جست‌وجو کردن این جنبه‌های ذهنی، نیازمند تحلیل‌های اجتماعی و در پارای موارد تست‌های روانشناسی است. بعد از زلزله بم یک تست روانشناسی در آنجا انجام دادیم و متوجه شدیم مردم در مقوله انتخاب رنگ، از رنگ سیاه نفرت زیادی دارند. مردم به‌شدت از رنگ سیاه متنفر شده بودند و طیف رنگی در ذهن آنها به سمت رنگ‌های هم‌گام با طبیعت می‌رفت.

به‌عنوان مثال رنگ سبزی درخت‌های نخلی که سال‌ها در زمینه خاکی کویر دیده بودند را دوست داشتند. این مسأله نشان می‌داد آنها از نظر روحی و روانی به شادی، تبسم و خلاصه چیزهایی که می‌توانست زندگی را به آنها برگرداند نیاز دارند. اگر این مثال را در مقیاسی بزرگ‌تر در شهری مثل تهران در نظر آوریم، مجموعه این عوامل به جای آن که در یک زمان خاص به خاطر حادثه طبیعی به وجود آمده باشد، ممکن است در طول زمان عینیت پیدا کرده باشد. اتفاقاتی که در طول زمان افتاده باید در طول زمان به شرایط نرمال برگردد. بنابراین هیچ وقت با هجوم تبلیغات در فضای شهر یا با شنیدن رنگ به جحوم تبسمی‌شد نمی‌شود همه چیز از حالت اول بازگرداند. در طول زمان است که در یافت‌های مردم شمال رنگ و فرم... به شکل نرمال بازمی‌گردد.

بعد از زلزله بم یک تست روانشناسی در آنجا انجام دادیم و متوجه شدیم مردم در مقوله انتخاب رنگ، از رنگ سیاه نفرت زیادی دارند. مردم به‌شدت از رنگ سیاه متنفر شده بودند و طیف رنگی در ذهن آنها به سمت رنگ‌های هم‌گام با طبیعت می‌رفت. به‌عنوان مثال رنگ سبزی درخت‌های نخلی که سال‌ها در زمینه خاکی کویر دیده بودند را دوست داشتند. این مسأله نشان می‌داد آنها از نظر روحی و روانی به شادی، تبسم و خلاصه چیزهایی که می‌توانست زندگی را به آنها برگرداند نیاز دارند.

در جزئیات معماری گذشته ما ترکیبات رنگی با استفاده از رنگ‌های متنوعی نشان داده می‌شدند. به‌عنوان مثال گاهی ترکیب کاشی‌ریز در داخل آجر کاشی‌کاری (مغلی) و وقت دیگری قطعات کوچک کاشی با اشکالی اسلیمی گل و بوته (که کاشی شکل گل و بوته‌ها را به خود می‌گرفت و به کاشی‌کاری معرق معروف بود) این نقش بود.

